

آیت الله محمد حسن حجتی هرسینی

تلخیصی از کتاب: ستاره ای از آسمان علم و تقو

اشاره

آیه الله محمد حسن حجتی هرسینی از جمله علما و دانشمندان بزرگ و کم نظیری است که از کودکی به دنبال کمال و خودسازی بود، زود خود را پیدا کرد و به دنبال مقصد خود لحظهای غفلت را جایز نشمرد و با سرمایه ای از یک رویی و یک دستی به مراتب عالی علمی و عملی رسید. او از کسانی بود که راز از کجا آمدن و به کجا رفتن را دریافته اند. رادمردی که بزرگان او را چنین توصیف کرده اند: آیه الله گلپایگانی: «اگر کسی بخواهد آیه الله حجتی را بشناسد باید از من بپرسد تا مقام علمی و تقوایی ایشان را معرفی کنم. چون او سالها با من محشور و هم بحث بوده است.»

آیه الله ارکی: «از عصمت آیه الله حجتی سؤال کنید نه از عدالت ایشان.»

آیه الله خوانساری: «آیه الله العظمی حجتی از صدیقین است.»

آیه الله سید مهدی اخوان مرعشی: «آیه الله العظمی حجتی عالم بزرگواری بودند که من مردی به علم و تقوای ایشان ندیده و یا کمتر دیده ام. من بارها دیدم که مرحوم آیه الله العظمی حاج سید محمد تقی خوانساری بعضی از مسائل فقهیه را از ایشان می پرسیدند.»
و مرحوم محمد شریف رازی که خود او را از نزدیک دیده است درباره او در بخش دوم از کتاب خود که درباره فضلاء و مدرسین حوزه علمیه می باشد می آورد:

از فضلاء نامی حوزه علمیه، معروف به فضل و تقواست که از روز نخست طالب دین و دیانت و علم و شرافت بوده و از هر گناه صغیره و

مکروهی اجتناب می نموده به طوری که اهالی محل به ایشان عقاید عجیبی در استجاب دعا و عصمت ایشان دارند. (۱)

با این وصف نام او در بیشتر تذکره ها نیامده است. به راستی چه انسانهای وارسته ای که با کوله باری از علم و عمل در گوشه ای دور از چشم همه جز انجام تکلیف و وظیفه به چیز دیگری نیاندیشیده اند. بی شک اگر آیه الله حجتی هرسینی همان هنگام که به اتفاق عالمانی چون ارکی و خوانساری بر عروه حاشیه زدند از قم هجرت نمی کرد جزء یکی از مراجع مطرح در عالم تشیع بود اما او خدمت به قوم و دین خود را بر همه چیز اختیار کرد. او گمنام زیست و هجرت کرد.

کوچه باغهای زندگی لبریز از عطر و صفاست. کسی که طبق نقل توفیق ملاقات با امام زمان (عجل الله) و در عالم مکاشفه توفیق دیدار علی علیه السلام را یافته بود. مرد علم و عمل، تقوی و زندگی، عرفان و سیاست.

تولد

ایشان در سال ۱۳۱۰ ه. ق مطابق با ۱۲۷۱ ه. ش در روستای تمرگ از توابع هرسین در خانواده ای متدین و مهمان نواز به دنیا آمد. (۲)

دوران کودکی

ایشان دوران قبل از بلوغش را چنین توصیف می کند:

«از گناه و معصیت خودداری می کردند و هر عملی که می فهمیدند گناه یا مکروه است مرتکب نمی شدم و بچه های همسال خود را هم از کارهای زشت و گناه منع می نمودم. از داخل زمینهای که شخم زده بودند عبور نمی کردم و با خود می اندیشیدم که زمین زیر پایم سفت و کوبیده می شود و به ضرر صاحب آن و عدم رشد بذر می انجامد، هر گاه از جوی آبی عبور می کردم اگر ریگ یا سنگی از زیر پایم در آن نهر می افتاد یا باید همان سنگ یا ریگ را از آب خارج کنم یا آنقدر سنگ و ریگ از نهر خارج می کردم تا یقین کنم آن سنگ و ریگ از نهر خارج شده است و باعث پر شدن نهر و پس زدن آن نشود و هیچگاه حیوانات یا حشرات بی آزار را نمی کشتم و آزار نمی دادم و عجیب اینکه حشره های گزنده هم به من آزار نمی رساندند حتی پشه و ساس پدرم ثروتمند بود و گوشت و غذاهای دیگر به وفور در خانه ما بود اما به خوردن غذا چندان اهمیتی نمی دادم و غذای سهم خود را به بچه های بی بضاعت و همسایه های فقیر می دادم و می گفتم: من چرا بخورم و آنها محتاج و آرزومند باشند و این بذل بخشش را محرمانه انجام می دادم. (۳) لباسهایم را شخصاً می شستم. در آن زمان که هر کس در خانه خود نان می پخت، از مادرم می خواستم که قبل از پختن نان دستهای خود را با آب خوب بشوید و اول با هیزمی که خود از بیابان می آوردم ساج را گرم و سپس یک یا دو نان برایم بپزد آنگاه با هیزمهای خودشان نان برای دیگران بپزد.»

دوران بلوغ و تحصیل علم و کمال

در سنبل بلوغ از یک فرسنگی هرسین برای کسب علم و شرکت در نماز جماعت حاضر می شد و از محضر پر فیض مرحوم حاج سید احمد تفرشی که معروف به امام هرسین شده بود کسب علم و معنویت نموده و نصاب و راهنمایی های ایشان را بکار می بستند. کراراً دیده می شد که مرحوم سید احمد تفرشی نماز جماعت را مقداری تأخیر می انداخت، از ایشان علت را جویا شدند می گفت: آقای حجّتی از راه دور می آیند، ما هم اندکی نماز را به تأخیر می اندازیم تا ایشان برسند و گاهی مورد اعتراض مردم واقع می شدند، ایشان هم به آرامی می گفت: که آقای حجّتی فرزند و جانشین من است.

رابطه مرید و مرادی آن قدر بین ایشان عمیق شده بود که خود ایشان می گفتند: «آنقدر به آقای تفرشی علاقمند بودم که گاهی عقب سر ایشان راه می افتادم و جای پای آن سید محترم را که روی خاک نهاده بود نشانه می گذاشتم و در خلوت کوچه به دور از انظار مردم خاک پای او را بوسه می زدم.»

به قول شاعر

گر میسر نشود بوسه زدن بر پایش

هر کجا پای نهد بوسه زدم بر جایش

ایشان آنقدر مقید بودند که تمام نمازها را به جماعت بخوانند خانه آنها در روستایی در یک فرسنگی هرسین بود در طول سال در زمستان و

تابستان برای نماز جماعت به هرسین می آمدند و از او نقل می کنند: «در شبی از شبهای زمستانی به تصور اینکه وقت نماز نزدیک است به هرسین آمدم دیدم که مردم خواب و در مسجد بسته است به ناچار در آن هوای سرد برای اینکه از سرما خشکم نزند و وقت نماز برسد مشغول قدم زدن شدم.»

خارق العادگی در نونهالی

ایشان در نتیجه آن همه تقیدها و بکار بستن نصایح و راهنمایی های استاد خود مرحوم سیداحمد تفرشی در همان سنین نونهالی به مقامات معنوی می رسد. به طوری که نقل می کنند: یک روز محمد حسن به اتفاق برادر بزرگ خود و چند تن از دوستان و رفقا در هرسین بودند می خواستند تا آفتاب غروب نکرده به روستا برگردند محمدحسن می گوید: خوب است نماز مغرب و عشاء را به جماعت بخوانیم و بعد برویم همراهان محمد حسن می گویند: او به طرف مسجد راه افتاد و ما هم به طرف روستا حرکت کردیم و چون می خواستیم تا شب نشده به مقصد برسیم لذا مسابقه تندروی با یکدیگر گذاشتیم، تا هر چه سریعتر خود را به منزل برسانیم، وقتی به منزل رسیدیم بکمال تعجب دیدیم که ایشان قبل از ما رسیده اند و استراحت می کنند. به او گفتیم: چرا نماندی نماز جماعت را بخوانی و قبل از ما حرکت کردی؟ گفت: «من نماز مغرب و عشا را به امامت آقای سید احمد خواندم و بعد حرکت نمودم و خداوند از برکت نماز جماعت مرا از شما زودتر رسانید.» ولی ما باور نکردیم تا اینکه روز بعد به هرسین بازگشتیم از مؤمنین اهل جماعت پرسیدیم، همه گفتند: دیشب فلانی در نماز جماعت شرکت داشت و بعد از نماز عشاء با امام جماعت خداحافظی و از مسجد خارج شد. آنگاه باورمان شد و پی به مقام این نوجوان تازه بالغ بردیم و فهمیدیم ایشان با طی الارض این فاصله را پیموده‌اند.

هجرت به عتبات مقدسه

«بعد از اینکه در خدمت سیداحمد تفرشی مقدمات را در هرسین خواندم برای تحصیل بیشتر علم تصمیم تشرف به عتبات مقدسه گرفتم اما وقتی پدرم را از تصمیم خود آگاه کردم، با مخالفت پدر روبرو شدم و من هم بدون اجازه پدرم کاری انجام نمی دادم، لذا دست به دعا برداشتم و از خداوند توفیق تشرف به عتبات عالیات و خواستار رفع مانع شدم، طولی نکشید که به من خبر دادند که پدرت از روی درخت افتاده و مرده است وقتی این خبر به من رسید دلم می سوخت و گریه می کردم اما در باطن خوشحال بودم که مانع برطرف شد و کسی که مرا نهی کند مانند پدر و مادر ندارم و ان شاء الله موفقیت من حتمی است و فوراً تصمیم تشرف به عتبات مقدسه گرفتم ولی چون ملک و مال بسیاری از پدرمان به جای مانده بود و سهم الارث زیادی نصیب می شد برای آنکه علاقه و حب به مال دنیا مانع راهم نشود تمام سهم الارث خود را به برادر بزرگم ملا جان محمد بخشیدم که هم فرزندان کوچکتر پدر را تصدی کند و هم برای پدر و مادر مقداری به مصرف نماز و روزه قضا و سایر خیرات و میراث برساند و ضمناً ارث مادری خود را هم که یک قطعه زمین بسیار بزرگ بود وقف قبرستان نمودم و بعد به خانه فامیل و بستگان و همسایگان رفتم و طلب حلالیت و رضایت نمودم.

در سال ۱۳۲۶ ه.ق. برابر با ۱۲۸۷ ش تقریباً در سن ۱۶ سالگی به اتفاق برادر بزرگم ملاجان محمد عازم عتبات مقدسه شدیم و در حوزه درس

مرحوم آية الله العظمى ميرزا محمد تقى شيرازى رحمة الله عليه در سامرا مشغول تحصيل علوم دينيه شدیم و همزمان با عزيمت ميرزا به كربلاى معلی، من هم به كربلا رفتیم و به قدرى مورد علاقه و محبت ميرزا واقع شدم كه هر مقدار پول از ميرزا می خواستم بدون چون و چرا در اختيارم می گذاشت و من هم به مصرف طلاب محتاج می رساندم و لوازم مورد نیاز طلاب، از قبيل كتاب و ساير نیازمنديهای زندگى و حتى برای طلاب جوان كه نیاز به ازدواج داشتند مخارج ازدواج آنها را تأمین می كردم. توجه و علاقه مرحوم ميرزاى شيرازى به من به اندازه اى بود كه بعضى گمان می كردند، من داماد حضرت آية الله العظمى شيرازى هستم ولی در عين حال با آنكه اين همه پول در دستم بود ولی در مصرف سهم امام عليه السلام احتياط می نمودم. گاهى با گرفتن روزه و نماز استيجارى و گاهى با كارگرى در ايام تعطيل ارتزاق می كردیم، برادر بزرگترم ملا جان محمد(۴) كه پس از چندی او هم در كربلاى معلی به من ملحق شدند در روزهای پنجشنبه و جمعه كه درس بحث طلاب تعطيل بود در نخلستانها خانه باغهايی را كنترات می كردیم و از دست رنج خود ارتزاق می كردیم تا حتى الامكان از سهم مبارك امام عليه السلام مصرف نکنیم و به طلاب محتاج بيشتتر برسیم. در حدود دو سالى كه در كربلاى معلی و نجف اشرف بودیم در بيشتتر اوقات فرصت غذا پختن نداشتیم لذا نان خالى می خوردم آن هم لقمه كوچك برمی داشتم و آهسته می خوردم كه خوابم نگیرد و در ضمن نان خوردن مطالعه ۱۲ درس و بحث كه داشتم انجام می دادم و برای آنكه كج خلق نشوم چهل روز يك مرتبه يك يا دو سيخ جگر می خوردم - چون در روايت است كه: هر كس تا چهل روز گوشت نخورد، كج خلق می شود - در جنگ جهانى دوم در كربلاى معلی در فشار زندگى قرار گرفتیم به طوری كه روزى چند دانه خرما به ما جيره می دادند و من قناعت می كردم و چند دانه را ذخيره می كردم و به بعضى از دوستان كه زن و بچه داشتند می دادم، در همان احوال چند روزى خرمای جيره بندى قطع شد و ناچار برای رفع گرسنگى راهی بیابان شدیم از گیاهانى مانند خبازه و خرفه كه کنار شط می روئید می خوردیم، اتفاقاً ملخ ها هجوم آوردند و همه را خوردند پناه به پوست انار و برگهای كاهو كه کنار كوچه ها می ریختند بردیم. از ضعف مانند اسكلت شده بودم و هرگاه برای تجديد وضو حرکت می كردم پاهایم می لرزيد و دست به دیوارى می گرفتم كه به زمین نخورم و هر لحظه احساس می كردم به مرگ نزديكتر می شوم لذا مرحوم آية الله العظمى ميرزا محمدتقى شيرازى رحمة الله عليه به ما فرمودند: به ايران برويد و الا از گرسنگى تلف می شويد.»

حضور در نجف اشرف

آية الله حجتى پس از فوت مرحوم آيت الله العظمى ميرزا محمد تقى شيرازى تقريباً در ۱۳۱۲ يا ۱۳۱۳ شمسى به نجف اشرف مشرف می شوند. در فقه در درس آية الله آقا سيد ابوالحسن اصفهانى و آية الله نائينى و در اصول در درس مرحوم آية الله آقا ضياء الدين عراقى حاضر شد و با كوشش و شايستگى كه از خود نشان داد توجه اين اساتيد را به خود جلب كرد و از نزديكان و مقربان آنها شد. و در درس عرفان و اخلاق در درس مرحوم حاج شيخ مرتضى طالقانى و مرحوم شيخ على زاهدی قمى و مرحوم آية الله حاج سيد عبدالغفار مازندرانی حاضر شد و از محضر فياض آن ها خوشه ها چيد به نحوى كه در ردیف شاگردان خاص آنها قرار گرفت. آية الله حجتى هر چند در درس هيچ يك از اساتيد كلام و فلسفه و تفسير حاضر نشده بود ولی در اين علوم تبخّر فراوان داشت.

در محضر اساتید

معظم له فرمودند: «شنیدم مرحوم آیه الله استاد بزرگ اخلاق آقا سید عبدالغفار مازندرانی دو جلسه درس اخلاق دارند یکی عمومی و یکی خصوصی که سیار است و محل معینی ندارد و بدون اجازه ایشان کسی حق شرکت در آن درس را ندارد لذا منتظر فرصتی بودم که از ایشان اجازه شرکت در این درس خصوصی را بگیرم، برحسب تصادف هنگامی که از حرم حضرت امیر علیه السلام بیرون می آمدم به مرحوم سید برخوردارم. پس از عرض سلام از ایشان اجازه خواستم، ایشان لبخندی زدند و دست بر شانه من، فرمودند: خداوند شما را حفظ کند و رد شدند، متوجه شدم که مرا به نحو لطیفی جواب کرده اند، لذا دلم شکست، برگشتم به حرم حضرت امیر علیه السلام، عرض کردم شما خودتان آگاهید و می دانید هدفم از تحصیل علوم دینی این است که خود را اصلاح کنم و آدم شوم و در سر هوس آقا شدن و غیر ذلک نداشتم، لذا به محضر شریف شما مشرف شدم که عرضه بدارم چنانچه در من قابلیت نیست مرا جواب کنید تا به وطن برگردم، آقای سید عبدالغفار که مرا جواب نمودند من الان به حجره می روم و می خوابم، در عالم رؤیا مرا آگاهی دهید تا تکلیف خود را بدانم.

به حجره آمدم و خوابیدم و از قضیه جز خدا و حضرت امیر علیه السلام کسی خبر نداشت، در عالم رؤیا دیدم که حضرت تشریف آوردند و یک جلد کلام الله مجید به من مرحمت فرمودند بسیار خوش خط و زیبا بود بسیار خوشحال شدم. ناگهان با صدای درب حجره بیدار شدم و در را باز کردم، دیدم مرحوم آسید عبدالغفار مازندرانی است و باعث تعجب آقایان طلاب شده بود چون سابقه نداشت که ایشان به حجره کسی بیایند، به من فرمود اگر می توانی مقداری وقت خود را به من بدهی و با هم کنار شط برویم و صحبت کنیم که مطالبی لازم است به شما متذکر شوم و بعد محل درس را به شما نشان دهم تا شرکت کنید. فرمود: شما شکایت مرا به حضرت امیر علیه السلام کردید، - از این جمله که فرمود، فهمیدم که ایشان رابطه ای نزدیک با حضرت امیر علیه السلام دارند چون بنده این قضیه را به کسی نگفته بودم و مستقیماً پس از گفتگو با حضرت امیر علیه السلام به حجره آمده بودم و خوابیده بودم و این خود کرامتی بود که از مرحوم آسید عبدالغفار مشاهده کردم - و فرمودند اولین درس اینکه پس از انجام واجبات و ترک محرّمات باید که مکروهات را هم ترک کنید و امور مباح را هم به این نیت انجام دهید که وسیله ای برای رسیدن به عبادت باشد، وقتی که غایت کاری عبادت باشد مقدمه آن هم عبادت می شود و در نتیجه تبدیل به طاعت می گردد و مستحبات را هم حتی الامکان انجام دهید و مطالب ارزنده دیگری هم بیان فرمود و اجازه ورود و شرکت در درس خصوصی خود را مرحمت فرمودند و ما هم در محافل پرفیض آن مربی بزرگ بحمدالله بهره های فراوان برده و کامیاب شدیم.» (۵)

حاج شیخ مرتضی طالقانی

مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی طالقانی رضوان الله علیه که در نجف اشرف در مدرسه آیه الله آسید محمد کاظم، سکونت داشتند و همه کس را به حجره خویش راه نمی دادند طبق فرموده آیه الله حجّتی گاهی شاگردان خود را هم پشت در حجره در بسته می گذاردند و گاهی دیده می شد که داخل حجره رو به قبله نشسته اند و با خدای خود مشغول راز و نیاز هستند و سحرها با صدای بلند مناجات می کردند و مرحوم آیه الله حجّتی مدتها توفیق شاگردی این استاد اخلاق را داشتند. (۶)

آیه الله نائینی

آیه الله حجّتی از محضر این استاد بزرگ فقه و اصول بهره هایی کافی و وافی برده و بقدری نزد این استاد محترم بودند که از مضمون نامه هایی که مرحوم آیه الله نائینی برای ایشان نوشته اند، گویای این حقیقت است.

نمونه ای از زهد و توسل

تمامی اثاث و زندگی ایشان برای یک نفر قابل حمل بوده است، فرمود: اثاث زندگی من عبارت بود از چند کتاب درس و یک پتو و یک عدد فانوس چهار شیشه ای - که بین راه کربلا به نجف شکست - و مختصر اشیاء دیگر، وقتی که وارد نجف اشرف شدند و در مدرسه صدر حجره کوچکی گرفتند نه پولی داشتند و نه شهریه و نه با کسی آشنا بودند که پولی قرض کنند، می فرمود: باز هم چند روزی با پوست انار و برگ کاهو و گاهی نان خشکی از کنار کوچه بر می داشتم و شست و شو می دادم و می خوردم، تا اینکه خدمت مولا علی بن ابیطالب علیه السلام شرفیاب شدم و عرض کردم: ای امام، من مهمان شمایم و شما خاندان کرم هستید «سجیتکم الکرّم و عادتکم الاحسان» امیدواریم که در آخرت که کار صعب تر است به داد ما برسید اینجا که دنیاست و آسانتر است، از حضرت کمک خواستم و از طریق بازار بزرگ معروف به «تاریک» بازار به طرف مدرسه صدر حرکت کردم، در بین راه در بازار سرپوشیده کسی که او را نشناختم با من دست داد (مصافحه) و پولی در دست من نهاد، آن پول خرج شد. باز هم در همان بازار به همان کیفیت پول رسید و بدین منوال مدتی نزدیک به شش ماه گذشت. گاهی عده ای از طلبه های رفیق را دعوت می کردم که برای آن ها چیزی بخرم و من هم به اتفاق آنها چیزی بخورم، چون برای خودم بعضی خورکیها را نمی خریدم و هوای نفس می دانستم، لذا آنها را دعوت می نمودم و پول زودتر تمام می شد، ولی دوباره فوراً پول می رسید و اگر قناعت می کردم دیرتر تمام می شد و دیرتر می رسید و گاهی که می بایست پول برسد راهم را، تغییر می دادم، می گفتم شاید کسی مرا دیده که برگ کاهو و غیره برداشته ام لذا به من کمک می کند. باز هم در کوچه های دیگر پول می رسید. می گفتم: اگر چنین باشد از کجا می داند که من پول تمام می کنم و چند ماه که گذشت یقین کردم حواله و عنایت مولا علی بن ابیطالب علیه السلام است که گاهی عبا به سرکشیده و گاهی بطور ناشناس به ما می رسد. پس از مدتی با افرادی آشنا شدم من جمله با آقازاده مرحوم آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی به نام آقا سید حسن - که ایشان را در نماز سر بریدند با ایشان درس و بحث داشتیم - گویا ایشان به پدر بزرگوار خود می گویند که من شهریه ندارم و والد ایشان ما را دیدند و از من خواهش نمودند و اصرار زیاد کردند که هر گاه بی پول شدمی به من بگوئید. بنده هم برای اینکه خواهش برادر دینی را باید قبول کرد متأسفانه پولم تمام شد به ایشان برخورد کردم. به ایشان عرض کردم که الان پول ندارم. ایشان فوراً پول به بنده دادند، دیگر آن حواله تعطیل شد و کسی به من چیزی نداد و هر وقت پولم تمام می شد به آیه الله اصفهانی عرض می کردم و هیچ گاه ایشان کوتاهی نکردند. حتی گاهی که خودشان پول در دست نداشت مرا به منزل می برد و مقداری پول خرد در دامن ریخته و می آورد و می فرمود که پول نداشتیم از قلک بچه ها قرض نموده ام و به بنده با خوشرویی مرحمت می کردند (۷).

احتیاط در مسائل دینی

مرحوم آیه‌الله حجتی در امور شرعی و سایر امور خیلی دقیق و احتیاط کار بود در زمان طلبگی، خدمت آیه‌الله العظمی آقای سید اسماعیل صدر می‌رسند و خواهش می‌کنند هر ساعتی که می‌خواهید وضو بگیرید، اگر مانعی نیست بنده خدمت برسیم وضو گرفتن شما را ببینیم، ایشان هم وقتی معین می‌کنند، آیه‌الله حجتی می‌گوید: من هم وقت موعود خدمت ایشان رفتم، فرشی کنار حوض گسترده بودند و روی فرش نشسته بودند، وضوی طولانی گرفتند و سپس با بنده مزاح کردند و فرمودند: به من امر کردید یک وضو بسازم امتثال کردم، اما اگر در این هوای سرد از من بخواهید که در حوض بروم و غسل بکنم تا شما مشاهده کنید چه کنم؟!

بازگشت به وطن

ایشان در سال ۱۳۴۴ قمری (۱۳۰۴ ه.ش.) به ایران مراجعت و در هرسین اقامت نمود و در همان جا ازدواج و به امر ترویج و تبلیغ و امامت جماعت پرداخت.

تبلیغ و ارشاد مردم

آیه‌الله حجتی چندین سال در ابتدای جوانی به امر تبلیغ و هدایت مردم بخصوص عشایر لرستان با پشتکار و اخلاص عجیبی همت گماشته، در بین فرقه صالحه علی‌اللهی تا به حدی موفق بودند که عده بسیاری از آنها را به دین مقدس اسلام هدایت نمودند، ایشان فرمود: جبرئیل آنها را با مذکره و زحمت زیاد، موفق شدیم که به شرف اسلام مشرف کنیم، ابتدا به ایشان گفتیم برخیز و غسل کن و بیا شهادتین را بگو. در پاسخ گفت: من پیرمردم و حال و حوصله غسل ندارم، گفتیم: پس وضو بگیر، باز عذر آورد و گفت: برایم سخت است، گفتیم تیمم کنید، قبول کرد اما به جای کف دست پشت دست را بر زمین زد با زحمت زیاد تیمم را به او یاد دادیم، آنگاه شهادتین بر زبان جاری نمود، به او تلقین کردیم دو رکعت نماز خواند، سپس یک نفر را مأموریت دادیم که نزد او بماند و به او احکام و دستورات دین مقدس اسلام را بیاموزد.

هجرت به قم

در سال ۱۳۴۷ قمری (۱۳۰۷ ه.ش.) آیه‌الله حجتی جهت ادامه تحصیلات راهی شهر مقدس قم شد و برای آنکه محل از عالم خالی نماند و با وجدانی راحت به تحصیل بپردازند، به وسیله استاد اخلاق خود و مدرس بزرگوار حضرت آیه‌الله سید عبدالغفار مازندرانی کتباً از مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آیه‌الله سید محمد نجفی اصفهانی دعوت نمود تا به هرسین بیایند و خود معظم له به قم مشرف می‌شوند. و در جلسات درس مؤسس حوزه علمیه قم مرحوم آیه‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مشغول به درس و تدریس می‌شوند و در فصل تابستان و تعطیلی دروس، به هرسین تشریف می‌برند و به ارشاد و اقامه نماز جماعت و حل و فصل و رتق و فتق امور و سایر نیازهای اجتماعی مردم می‌پرداختند و مجدداً به قم مراجعت می‌نمودند و ضمن اشتغال به تحصیل و امام جماعت در مسجد محله پنجه علی که بین خیابان آذر و چهارمردان (انقلاب) واقع است به تدریس و پرورش عده‌ای از طلاب حوزه که بیشتر آنان به مقامات عالیه معنوی رسیده‌اند پرداخت. بعد از فوت آیه‌الله العظمی حائری و ورود آیه‌الله العظمی به قم ۹ سال در درس ایشان شرکت کرد و از ایشان اجازه اجتهاد دریافت کرد.

مباحثات علمی

ایشان با ورود به قم توفیق آشنایی و دوستی با بزرگانی چون آیه الله العظمی گلپایگانی و ارکی و خوانساری را پیدا می کنند و بسیاری از درسها را با هم مورد بحث و مطالعه قرار می دهند از جمله قبل از فوت آیه الله العظمی حاج آقا سید حسین بروجردی به اتفاق مرحوم آیه الله العظمی حاج سید محمد تقی خوانساری و آیه الله العظمی ارکی پس از بحث و مذکره هر کدام نظر خود را به عنوان حاشیه به عروة الوثقی مرقوم فرمودند و پس از رحلت آیه الله العظمی بروجردی ایشان به هرسین مسافرت نموده و پس از مدتی به تقاضای عده ای از علما و مردم عالم دوست و با محبت کرمانشاه از هرسین به کرمانشاه کوچ نموده و در مسجد جامع به امامت جماعت و پرورش عده ای طلبه و مردم متدین پرداختند. (۸)

مبارزه با بهائیت

سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۳۰ بهائیت در ایران به اوج خود رسیده بود و در بسیاری از شهرهای دینی و پست های کلیدی دولت نفوذ کرده بودند تا جایی که درصدد تغییر قانون اساسی به نفع خود بر آمدند. بهائیت یک مذهب ساختگی است که به طور قطع زائیده دست استعمارگران بود و هدف آنها از این طرح چیزی جز کم رنگ کردن و یا از بین بردن دین مقدس اسلام نبود بزرگان شیعه با درک این مهم درصدد محو کامل این مذهب ساختگی برآمدند مرحوم آیه الله حجتی هم به دعوت مرحوم آیه الله سید صدرالدین صدر و فیض در سال ۱۳۲۲ شمسی برای مبارزه با بهائیت راهی نراق کاشان شد و با بیان و عمل خود ریشه بهائیت را برای همیشه در آن سامان خشکانید. او بعد از سخنرانیها و دلائل متعدد در رد آنها، آنان را دعوت به مباحله کرد ما آنها که از واقعیت پوچ خود باخبر بودند طبیعی بود به مباحله تن ندهند. آیه الله حجتی هم به طور مداوم هر روز بر سر هر منبر از آنها سؤال می کرد و جواب می خواست. آن قدر آنها را تحت فشار قرار داد که یا جواب سؤالات ما را بدهید و یا آماده مباحله شوید که شبانه عده ای از آنها از نراق فرار می کنند و عده ای دیگر مسلمان می شوند.

سرآغاز مبارزات سیاسی

در اواخر حکومت قاجار هرسین شاهد دو پدیده سیاسی بود یکی باقر خان اعظم السلطنه معروف به خانه لره به کمک سالار الدوله قصد سلطنت به ایران را داشت و دارای چنان قدرتی بود که حتی بعد از روی کار آمدن سلسله پهلوی با آن همه ظلم و ستم به مردم هرسین و منطقه همچنان حکم علی الاطلاق هرسین و اطراف آن بود و دیگر خالو قربان و قیام جنگلی ها، عده ای از مردم هرسین به فرماندهی خالو قربان هرسینی با پیوستن به نهضت جنگل و بعد از آن با سرکوبی تعداد زیادی از شورشها ثابت کردند که مردم این منطقه دارای نفوذ و قدرتی خاص در ایران هستند. لذا رضا خان از آغاز سلطنت نامشروع خود حساب خاصی برای این منطقه باز کرد. اول سران عشایر لر و کلهر و... را از بین برد. بعد مستقیماً خود برای این مناطق و از جمله هرسین حکمانی که مورد اعتماد او بودند نصب کرد.

در زمان حکمیت بی حجابی اجباری و برداشتن عمامه از سر روحانیون به دستور رضا شاه ملعون، مرحوم آیه الله حجتی در هرسین دستور داده بودند که هیچ زنی نباید از منزل بیرون بیاید، به طوری که زنها خانه نشین شده بودند.

بخشدار هرسین که از منصوبین خود رضا شاه بود. مصرانه تلاش بسیار در بی حجاب کردن زنها داشت، از او نقل می کنند که گفته بود: (من) تعجب می کنم مگر در هرسین زن وجود ندارد؟ (۹) به او گفته بودند دستور آقا است که هیچ زنی از خانه خارج نشود، گاهی مأمورین را به داخل

خانه های مردم می فرستاد واز داخل خانه چادر خانمها را می آوردند و پاره می کردند و به مرکز می فرستاد که مأموریت خود را انجام داده ام. مرحوم آیه الله حجتی چند فقره نامه تهدید آمیز به خط بدلی می نویسد که اینجا دهانه عشایر است، چنانچه از این به بعد مأمورهای شما به خانه مردم بروند شبانه تو را از بخشداری خواهند ربود و در کوه ها تو را می کشند، همچنین دستور می دهند که نیمه شب مقداری سنگ به داخل بخشداری که بخشدار شب آنجا می خوابید بیاندازند و او را بترسانند، لذا آیه الله حجتی را مانع راه خود می بیند و با این که می دانست او جواز اجتهاد و عمامه دارد با این حال تهدید کرده بود که عمامه او را بر می دارم.

تا اینکه شبی به طور اتفاق در بین راه به مرحوم آیه الله حجتی برخورد می کند و بین آنها مشاجره لفظی می شود و بخشدار عمامه آیه الله حجتی را برمی دارد و می برد، اوضاع هرسین دگرگون می شود. اول صبح که مردم هنوز مغازه های خود را باز نکرده بودند یکی از مأمورین دولتی درب خانه آیه الله حجتی را به صدا در می آورد، او حامل این خبر بود: در نیمه های شب بخشدار وحشت زده و در حالی که می گوید: بد کردم عمامه آقا را برداشتم، از خواب می پرد، هراسان به همسر خود می گوید: چراغ را روشن کن، خانم چراغ را روشن می کند، بخشدار با عصبانیت می گوید: چرا چراغ را روشن نمی کنی، خانمش چراغ را نزدیک او می آورد و او از حرارت چراغ می فهمد که چشمانش کور شده است. همان لحظه بعد از توبه، نذر می کند اگر چشمانش بینا شود فردا با دو کله قند و مقداری شیرینی، عمامه آقا را در سینی بگذارد و حوله ای روی آنها بکشد و محترمانه به منزل آقا بیاورد و معذرت بخواهد. عجیب آنکه بینایی خود را بازمی یابد و کنون اجازه می خواهد که خدمت برسد، آیه الله حجتی موافقت می کنند و فوراً عده زیادی از بازاریهای هرسینی را خبر می کند و منزل آقا پر از جمعیت می شود و بخشدار که پیشاپیش او سینی ای که در آن عمامه و قند و شیرینی نهاده و حوله ای بر آن انداخته بودند وارد منزل آیه الله حجتی و در حضور مردم از آقا عذر خواهی و عمامه را دو دستی تقدیم می کند. ایشان هم عمامه را بر سر می گذارند و با اینکه روضه خوانی و منبر زمان شاه ملعون ممنوع بود ایشان بر منبر نشسته و مطالبی را عنوان می کند و ذکر مصیبتی نموده و مردم گریه فراوانی می کنند و تا زمانی که آن بخشدار در هرسین بود دیگر مزاحمتی فراهم نکرد.

قیام نظامی علیه رضا خان

آیه الله حجتی از ظلم و بیدادها و بی دینی های دستگاه ظلم سلطنتی رضا شاه پهلوی رنج می بردند لذا به فکر مبارزه با پهلوی می افتند و با یک نفر از دوستانشان به تهران رفته و با مرحوم مدرس ملاقات نموده و پیشنهاد می کنند که ما حاضریم برای مبارزه با پهلوی با شما همکاری کنیم و چنانچه صلاح بدانید ما می توانیم عشایر لرستان را که ما را می شناسند و گوش به فرمان ما هستند، آماده کنیم و با اسلحه های خودشان ابتدا به لشکر همدان حمله و درگیری را شروع کنیم و یا به هر نحوی که حضرتعالی صلاح بدانید و دستور فرمایید حاضریم اقدام کنیم، مرحوم مدرس می فرمایند: من منزلی دارم که سی هزار تومان قیمت دارد، می خواهم بفروشم، به بازار انداخته ام برای فروش ولی این ملعون (رضاخان) از فروش آن منع می کند و عده ای مُفْتَش و جاسوس مخفی اینجا گمارده تا هر کس که بخواهد این خانه را بخرد منع شوند و من هم نیاز به پول دارم ولی قصد دارم تا مدت ده یا پانزده روز دیگر علیه این ملعون قیام کنم و شما بروید هرسین آمده باشید و بدون راهنمایی من

هیچگونه حرکتی نکنید و من یک نفر از دوستانم را در جریان می گذارم، چنانچه مرا گرفتند به شما تلگراف بزند که: باغها را آب نداده و درختها دارند خشک می شوند. شما متوجه شوید که مرا گرفته اند و بدانید قیام شما به تنهایی سودی ندارد و شما از بین می روید و اگر ان شاء الله موفق نشدند که مرا دستگیر کنند من هنگام قیام به شما اطلاع می دهم و برنامه کار شما را معین می کنم، مرحوم آیه الله حجتی می گوید: ما برگشتیم هرسین و منتظر خبر بودیم که به موقع اقدام کنیم، پس از مدتی تلگرافی بدست ما رسید که باغها را آب نداده و درختها دارند خشک می شوند. ما بسیار متأسف شدیم و فهمیدیم که ایشان را دستگیر نموده اند و ما از کثرت تأثر مقداری گریه کردیم و نقشه کشیدیم که تکلیف چیست؟ بر آن شدیم که یکی از علمای معروف کرمانشاه را در جریان بگذاریم، اگر چنانچه با ما موافق نبودند او را بر بانییم و مجبور به قیام کنیم ولی مشکلاتی پیش آمد که موفق به این کار هم نشدیم.

آیه الله حجتی و فدائیان اسلام

سال ها قبل از ورود آیه الله بروجردی به قم رژیم پهلوی تمام کوشش خود را صرف از بین بردن اسلام و مظاهر دینی نموده بود. در این بین عده ای از جوانان با غیرت این مرز و بوم هم در مقابل این همه گستاخی و توهین به دفاع از اسلام برخاستند و خود را فدائی اسلام نامیدند. کسانی که به حق در راه دفاع از دین سر از پا نمی شناختند آنچه برای آنها مهم بود اسلام بود و دار و ندار خود را وقف دفاع از اسلام نمودند.

این گروه از میان حوزه های علمیه برخاسته بودند و متکی بر علماء و مؤمنین آگاهی بودند که خطر وجود طاغوت برای اسلام و تعالیم آن را درک کرده بودند.

بعد از مرجعیت آیه الله بروجردی اوضاع تغییر کرد. رژیم به خاطر نفوذ فوق العاده آیه الله العظمی بروجردی دیگر آشکارا جرأت مخالفت با اسلام و احکام آن را نداشت و کاملاً خود را مطیع مرجع تقلید جهان تشیع نشان می داد طبیعی بود که در این شرایط که رژیم خود را دوستدار اسلام قلمداد می کرد فلسفه وجودی فدائیان اسلام زیر سؤال می رفت. آنها برای دفاع از اسلام به میدان آمده بودند به علاوه اسلام مدافع و حامی قوی تر از فدائیان اسلام پیدا کرده بود و آن آیه الله بروجردی بود. به طور طبیعی دیگر مردم هم در دفاع از اسلام چشم با آیه الله بروجردی دوخته بودند و آیه الله بروجردی هم با پیغام ها و تذکرها خود ثابت کرد که حاضر نیست لحظه ای مقدسات و ارزشهای اسلامی دست بردارد. اما اختلاف دیدگاه آیه الله بروجردی و فدائیان اسلام در دفاع از حریم اسلام خود موجب بروز اختلافات و حتی ایجاد زد و خوردهایی بین طرفداران آیه الله بروجردی و فدائیان اسلام شد. این امر باعث ناراحتی آیه الله بروجردی و به تبع مقلدین آن مرحوم که کثراً ایران را شامل می شد شده و موجب شد تا آنها به شدت تضعیف شوند ولی در این میان عده ای از علماء با درک درست موقعیت آیه الله بروجردی و فدائیان اسلام سعی کردند هر دو را حفظ کنند هم آیه الله بروجردی را داشته باشند و راهنمائیهای او را نصب العین خود قرار دهند و هم فدائیان اسلام را از خطر محو شدن نجات دهند.

آیه الله حجتی از جمله این افراد بود که تا حد توان از آنها حمایت کرد. نواب صفوی و سید عبدالحسین واحدی در آن شرایط بحرانی که

طرفداران فدائیان اسلام و آیه الله بروجردی در مقابل هم قرار گرفته بودند بارها برای رهایی آنها از آن شرایط دشوار چه به صورت فردی و یا دسته جمعی به خدمت آیه الله حجتی می رسیدند و از ایشان راهنمایی می خواستند. آیه الله حجتی آنها را راهنمایی می کرد. رژیم هم با استفاده از این اختلاف خود را مصمم به دستگیری فدائیان اسلام کرد نواب صفوی با عده ای دیگر ۱۵ روز را در خانه آیه الله حجتی در محله پنجه علی مخفی شدند و در تعطیلات تابستان همین سال شبانه به اتفاق چند تن از باران نزدیک خود به هرسین گریخت و یک ماه تمام در منزل آیه الله حجتی پناه گرفت. بعضی نظامیان هرسین با اطلاع از مخفی شدن نواب در منزل آقا از ایشان می خواهند که به او پناه ندهد و آلا معلوم نیست چه اتفاقی برای آیه الله حجتی پیش بیاید. آیه الله حجتی با قرائت آیه شریفه «اگر کسانی به شما پناه آوردند به آنان پناه دهید» می گوید قرآن چنین می گوید آن گاه شما انتظار دارید سید اولاد پیغمبر را از خانه خود برانم نه به خدا سوگند تا آخرین لحظه از او دفاع خواهیم کرد و کسی حق اذیت او را ندارد. آیه الله حجتی در این بین به نواب قول می دهد که از دولت برای نواب حکم تأمین بگیرد.

آیه الله حجتی نزد آیه الله بروجردی می رود و از او می خواهد که با نفوذی که دارد کاری کند که دیگر رژیم از تعقیب فدائیان اسلام دست بردارد، آیه الله بروجردی هم با احترامی که برای آیه الله حجتی قائل بود قول حتمی می دهد که حکم تأمین را برای آنها از رژیم بگیرد اما به شرط اینکه آنها دست از قتل و ترور وابستگان رژیم بردارند و الاّ وساطت من بی فایده است و رژیم خواهد گفت: به آن ها تأمین بدهیم که ما را به قتل برسانند. ظاهراً فدائیان اسلام چنین شرطی را نمی پذیرند.

علاقه نواب صفوی به آیه الله حجتی

نواب صفوی و دیگر فدائیان اسلام برای آیه الله حجتی احترام بسیار قائل بودند و به ایشان اعتقاد داشتند و بین آنها دوستی و صمیمیت بود و بسیاری از مواقع صبحانه را در منزل آیه الله حجتی با هم میل می کردند. در سالهایی که توده ای ها در ایران از جمله شهر مقدس قم نفوذ کرده بودند فدائیان اسلام در منزل جدّ سید عبدالحسین واحدی در گذر خان در خانه ای نزدیک مسجد امام رضا برای توده ای ها کلاس گذاشته بودند و از جمله از سخنرانان این مجلس آیه الله حجتی بود به طوری که آقا زاده آیه الله حجتی حضرت حجة الاسلام والمسلمین محمد علی حجتی که خود یکی از دوستان نواب صفوی بود نقل می کند: هر گاه مرحوم پدرم برای سخنرانی بلند می شدند شهید نواب تا آخر سخنرانی سر پا می ایستاد و هر چه پدرم اصرار می کرد که بنشیند می گفت: نه احترام شما واجب است.

و باز نقل می کنند: نواب برای ما بسیار احترام قائل بود. در قم هر گاه به اتفاق هم به حرم حضرت معصومه می رفتیم از خانه تا حرم دست مرا می گرفت و بر روی قلب خود می گذاشت و هر چه من می گفتم: بابا این کار را نکن می گفت: دست تو باعث نورانیت و آرامش قلب من است.

آیه الله حجتی و حکومت اسلامی

ایشان معتقد بودند که حکومت باید از طرف حق تعالی و انبیاء و بعد از انبیاء ائمه معصومین اثنی عشر و در زمان غیبت با علماء و مجتهدین جامع الشرایط باشد و چنانچه اشخاصی بخواهند داخل در نظام و یا رژیم دولتهای غیر الهی شوند باید از مجتهد جامع الشرایط اجازه بگیرند مانند علی بن یقظین و مسئولیت در دستگاه دولتی را بدون اذن حکم شرع اعانت بر ظلم و ظالم می دانستند، ایشان حتی به مقلدین خود که به

سربازی می رفتند اجازه و وکالت در امور مورد نیاز خود می داد به نحوی که یکی از مقلدین ایشان نقل می کند: می خواستند مرا به خدمت سربازی ببرند خدمت آیه الله حجتی شرفیاب شدم به من فرمود به تو اجازه دادم و تو را وکیل خود نمودم تا مدت بیست و پنج ماه هر چیز که به شما می دهند از غذا و لباس و پتو و غیر ذلک از ظرف بگیر و به خود بدهید و استفاده کنید و با لباسها و بر پتوها نماز بخوانید چون معظم له دولت را مالک نمی دانستند و این اجازه به شرط امر به معروف و نهی از منکر. نظرات ایشان در امور سیاسی و احزاب سیاسی الهی بسیار روشن بود و ایشان حزب فدائیان اسلام را کمک می کرد و مرحوم نواب صفوی و سید عبدالحسین واحدی و سایر فدائیان اسلام کراراً برای مشورت به نحو فردی و یا دسته جمعی و صرف صبحانه به منزل ایشان می آمدند.

نقش ایشان در انقلاب اسلامی

ایشان در جریان انقلاب اسلامی با اینکه در سن کهولت بودند ولی با ارشاد و خط دادن به عامه مردم و بخصوص جوانان و احزاب منطقه آنان را در حمایت و پیروزی انقلاب اسلامی تشویق می کردند و به مردم می گفتند: «اگر هزاران نفر کشته شود تا یک حکم از اسلام احیا شود ارزش دارد و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در فروردین ۱۳۵۸ در همه پرسی انقلاب با صدور اعلامیه از کرمانشاه که در تمام منطقه کرمانشاه پخش شد حمایت خود را از انقلاب اسلامی اعلام نمود مردم را توصیه نمود که به انقلاب اسلامی رأی دهند.» (۱۰)

محبوبیت و مرجعیت

نقل شده که: مقلدین و علاقمندان و حتی اقلیت های مذهبی نسبت به آیه الله حجتی اظهار محبت می کردند و پیوسته ذکر خیر ایشان و سخن از کرامتها و استجابات دعای ایشان بوده است و در حل مشکلات و دعاوی مردم با بیانی شیرین و دلنشین کوشا بودند و اگر با مذکره دعواها تمام نمی شد با قسم به قرآن کریم مسائل را حل می نمود. هنوز هم در عشایر به قرآن زرد آقا و گاهی به ریش ایشان قسم می خورند. در سالی که ایشان برای تحصیل به قم آمده بودند، مردم هرسین با اصرار فراوان و تقاضا از آیه الله حائری می خواهند که ایشان به هرسین برگردد آیه الله حائری هم بر ایشان واجب می کنند به هرسین برگردد، خود مرحوم آیه الله حجتی می گویند: این امر برای من خیلی دشوار آمده چون هرسین شهری کوچک و فاقد کتابخانه و مسائل لازم برای اجتهاد بود لذا روزی به خانه آیه الله حائری رفتم دیدم پسرشان آقا مرتضی که آن وقت یک بچه یک یا دو ساله بود با یک مداد و کاغذی مشغول بازی است. کاغذ را از ایشان گرفتم و نوشتم آقا اگر وسائل لازم برای اجتهاد من را در هرسین آماده می کنید من حاضرم بروم. آقای حائری هم قول مساعد داد می گویند بعد از آن من به کتابفروشی مصطفوی رفتم و کتابهای لازم را کناری گذاشتم و گفتم من به هرسین می روم و هر وقت برای شما پول فرستادم به اندازه پولم از این کتابها بفرستید. می گویند: من به هرسین رفتم و یکی دو بار پول فرستادم و کتاب آمد و دیگر پول نداشتم که بفرستم اما مرتب همان کتابها پشت سر هم می آمد من دو سه بار نوشتم آقا نفرستید پول ندارم اما آنها باز می فرستادند تا یک وقت نامه رسان نامه ای آورد که نگران پول کتابها نباشید آقای حائری پول همه کتابهایی که شما خواسته اید، داده اند.

اگر زندگی علمی ایشان را خوب مرور کنیم چند نکته حساس را که ایشان روی آنها بسیار مقید بوده اند به روشنی در می یابیم اول: از همه

خودسازی و به قول خودشان آدم شدن و دوم توسل به ائمه اطهار: سوم مجتهد شدن و دین را اجتهاداً فهمیدن... چهارم زهد و تقوی بسیار و حتی به اعتراف عالمان بزرگ در حد عصمت پنجم تبلیغ دین.

ایشان از بدو ورود به هرسین که با استقبال مردم رو به رو بودند در برخورد با مشکلات اجتماعی و غیره و دفع آنها از خود اهتمام خاصی نشان می دهند و برای این کار سعی بلیغ داشتند.

وی با بیانی شیرین و دلنشین سعی در رفع آن می کردند و اگر با گفتگو دعوا و مشکل حل نمی شد با قسم به قرآن کریم مسائل را حل می کردند و روی شناختی که خود مردم از مقام عالی علمی و تقوای ایشان داشتند احدی به خود جرأت نمی داد که پیش ایشان به دروغ قسم بخورد چون دیگر مردم هرسین این قضیه مثل شده بود که اگر کسی پیش آقا به دروغ قسم بخورد به بلائی گرفتار خواهد شد. هرسینی ها برای قضاوت ها و رفع دعاوی ایشان داستانهای جالبی نقل می کنند که نمونه هایی بیان می شود: روزی یکی از مغازه دارها با کسی دعوا داشت شبی به منزل آقا آمد و به دروغ قسم خورد می گویند هنوز از منزل آقا خارج نشده بود که خبر آتش گرفتن مغازه اش را به او می دهند.

یا نقل می کنند: شخصی با اینکه آقا دو یا سه بار به او تذکر می دهند که اگر قسم دروغ بخورید مطمئن باشید به بلا گرفتار می شوید اما او همچنان بر انکار پافشاری می کند و به دروغ قسم می خورد، می گویند چند روز نگذشت که در آب می افتد و غرق می شود.(۱۱)

ویژگیهای اخلاقی

در ایام جوانی در اوقات نماز با صدای بلند در منزلشان اذان می گفتند خصوصاً صبحها، در مسجد هم با صدای بلند اذان را خود می گفتند و اغلب اوقات به خصوص اول صبح قبل از صرف صبحانه با صوت دلنشین و حزین قرآن تلاوت می کردند به نحوی که اغلب اشخاص با شنیدن صوت قرآن ایشان گریه می کردند. در علم تجوید استاد بودند و هر گاه در جلسات قرآن شرکت می کردند قاریان از ایشان مشکلات تجویدی را می پرسیدند نمازهای چهارپاره (صبح، مغرب و عشاء) به قدری با صوت خوش و زیبا می خواندند که به مؤمنین حال خوشی دست می داد به نحوی که یکی از مؤمنین که سالها از محضر آن مرحوم بهره برده بود نقل می کرد که وقتی پشت سر آیه الله حجتی نماز می خواندیم مثل اینکه عسل می خوردیم، همیشه قبل از نماز محاسن خود را شانه و عطر استعمال می کردند و تحت الحنک می انداختند و در نماز یک مهر هم برای بینی خود می نهادند (ارقام الأنف) در نماز هنگام تشهد و سلام بر ران چپ (تَوْرُک) می نشستند. ایشان مقید بود همه مستحبات را انجام دهد و پیوسته دیگران را هم سفارش می کردند که حتی الامکان مستحبات را انجام دهند. و گاهی از اوقات ما بیدار بودیم، می دیدیم که در همان حال که خواب بودند اذان و اقامه می گفتند و دو رکعت نماز می خواندند مانند کسی که بیدار باشد. روان و شمرده و واضح نماز می خواندند.(۱۲)

آیه الله حجتی با تمامی اهل خانه مهربان و خوش برخورد بودند و همانگونه که در بیرون از خانه با مردم تقدم در سلام داشتند، با اهل خانه نیز چنین بودند حتی از فرزندان خود از زمان جوانی تا هنگام پیری مطالبه غذا نمی کردند و اگر گاهی سفره غذا آماده نبود نمی گفتند چرا غذا حاضر نیست، بلکه خود ایشان می رفتند در آشپزخانه و مقداری نان خالی و ظرفی آب برمی داشتند و مشغول خوردن می شدند و چون غذا حاضر

می شد به ایشان خبر می دادند که غذا حاضر است، می فرمود نوش جان کنید بنده الحمدلله سیر شدم و بقدری این نان و آب به من لذت بخشید که خدا می داند و گاهی می فرمود اگر انسان، مؤمن حقیقی باشد از غذا لذت بیشتری از دیگران می برد و پس از صرف صبحانه تا ظهر چیزی میل نمی کردند و پس از نهار تا هنگام شام مطلقاً چیزی میل نمی کردند و هنگام صرف غذا تمام مستحبات را رعایت می کردند و هر گاه کاری داشتند به کسی نمی گفتند این کار را برای من انجام دهید بلکه خود ایشان شخصاً آن کار را انجام می داد و هرگاه همسر ایشان می خواستند لباسهای ایشان را بشویند می گفتند به کسی پول بدهید تا بشوید زیرا شما ضعیف هستید و مریض می شوید و حق الزحمه به همسر شان می دادند. می فرمود: بر شما واجب نیست که برای ما این کارها را بکنید و چهار دانگ از خانه مسکونی خود را به همسرشان بخشیده بودند و باز هم از ایشان رضایت می طلبید. در زمان پیری چون معظم له دیگر قادر نبود بعضی از کارهای خود را انجام بدهد و ناچار بود از دیگران مدد بگیرد با زبان دعا از دیگران کمک می گرفت، مثلاً اگر تشنه بودند و آب می خواستند صدا می زدند که: هر کسی به من یک ظرف آب بدهد خداوند او را از آب های بهشتی سیراب کند، گاهی به ایشان عرض می کردیم چرا دستور نمی دهید و به زبان خواهش و دعا طلب می کنید؟ می فرمود اگر به نحوه دستور و تحکم فرمان دهم مدیون دیگران می شوم و من حق ندارم به دیگران زحمت بدهم و اذیت کنم لذا طوری می گویم که شخص معینی مجبور نشود برایم کاری کند. برنامه ایشان در حقیقت مانند کسی بود که در مکه مکرمه و در حال احرام باشد و مراقب گفتار و رفتار خود باشد.

خدمات دینی و اجتماعی

از آثار آیه الله حجتی، مسجدی است آبرومند که در شهر دارالمؤمنین (هرسین) با همت ایشان ساخته شد و پس از درگذشت ایشان آن مسجد را به نام مسجد آیه الله حجتی نامگذاری نموده اند.

آیه الله حجتی از بدو ورود به هرسین سعی خود را در تأسیس و ساخت حوزه علمیه به کار بست و مؤمنین را بسیار به این کار تشویق نمود، به نحوی که گفته بود: «اگر حوزه علمیه نسازید من از هرسین می روم و من باید برای خود جانشین داشته باشم.» مردم هر یک به نحوی آمادگی خود را برای ساخت حوزه علمیه اعلام کردند که متأسفانه با هجرت ایشان به کرمانشاه این کار تحقق نیافت.

ایشان حتی به مقلدین خود که به سربازی می رفتند اجازه و وکالت در امور مورد نیاز خود می دادند به نحوی که یکی از مقلدین ایشان نقل می کند: من به آیه الله گفتم من بیست و چهار ماه بیشتر خدمت نمی کنم ولی شما به من بیست و پنج ماه اجازه می دهید فرمود شما کار نداشته باش گفت من به سربازی رفتم بعد از تمام شدن بیست و چهار ماه بنا شد مرخص شویم ناگاه دستور آمد باید یک ماه دیگر خدمت کنید ما یک ماه دیگر خدمت کردیم و خدمت آقا رسیدیم فرمود: حالا فهمیدید چرا ۲۵ ماه به شما اجازه دادیم.

آثار علمی

از آیه الله حجتی آثار علمی گرانبهایی به جا مانده که متأسفانه تا به حال فقط یکی از آنها به چاپ رسیده و بقیه همچنان در گمنامی باقی مانده اند که در اینجا به اختصار به معرفی آنها می پردازیم:

۱. ایشان در همان سالهایی که در قم به سر می بردند کتابی در «عدم وجوب تقلید از اعلم» به زبان عربی نوشته اند. ایشان در این کتاب به ترتیب بادله اربعه (یعنی قرآن و سنت و عقل و اجماع) ثابت نمودند که تقلید از اعلم واجب نیست و مکلفین که مجتهد نیستند می توانند از مجتهد غیر اعلم تقلید نمایند.
۲. یکی از آثار پر بهای ایشان که برای تقویت و برهانی شدن ایمان مؤمنین به رشته تحریر در آورده اند، کتابی در اصول دین است. که بسیار مستدل و مفصل و جالب است و برای اثبات هر یک از اصول دین دلایل بدیعی آورده اند.
۳. ایشان از همان سالی که به اصرار مردم هرسین و کرمانشاه به آن دیار رفتند برای رفع نیاز دینی مردم تمام نظرات فقهی خود را در کتابی به نام «بیان الاحکام» - که در واقع رساله عملیه ایشان است و در ۲۷۵۹ مسئله تدوین یافته با فتاوی محکم خود به فقه پویای شیعه تقدیم داشته اند این کتاب در جمادی الاول ۱۳۸۱ با هزینه مردم در چاپخانه علمیه در ۵۴۹ صفحه در قطع وزیری به چاپ رسیده است.
۴. از آثار دیگر ایشان که به زبان عربی و فارسی نوشته اند کتابی است درباره گناهان کبیره این کتاب که هدف آن شناساندن گناهان کبیره است به صورت مسأله مسأله (حدود سیصد مسأله) به طور مستدل طبق آیات و روایات کبیره بودن گناهان را به اثبات رسانده اند. این کتاب در موضوع خود بسیار سودمند می باشد.
۵. ایشان در زمانی که در جلسات درس خارج آیه الله العظمی بروجردی شرکت می کردند به اتفاق دو هم بحث خود یعنی آیه الله العظمی ارکی و خوانساری قرار می گذارند که یک دوره عروه سید محمدکاظم طباطبایی را از اول تا آخر با هم بحث و بررسی کنند و بعد هر کدام نظر خود را بر عروه حاشیه کنند که توفیق بار آنها می شود و تا آخر عروه را مطالعه و بحث می کنند و حاشیه می زنند که در این مباحثات برخلاف نظر رایج علماء معاصر هر سه نفر بر نظرات بکری همانند وجوب نماز جمعه در عصر غیبت اتفاق پیدا می کنند.
۶. یکی دیگر از کارهای فقهی ایشان یک دوره حاشیه بر تمام کتاب گرانهای وسیله النجاه مرحوم ابوالحسن اصفهانی است.
۷. کار فقهی دیگر این فقیه بزرگ رساله ای است در «عاقله» عاقله در اصطلاح فقه به نزدیکان مرد قاتل می گویند که دیه قتل بر آنها واجب است که خود یکی از مهمترین قسمتهای فقه قضائی امامیه است که علماء شیعه تا به حال رساله های مختلفی درباره آن نوشته اند. (۱۳)

عروج ملکوتی

ایشان سرانجام در رجب ۱۴۰۰ قمری دعوت حق را لبیک گفته و به جوار عنایات خداوند عروج نمود. مردم جنازه آن بزرگوار را روی دست گرفته، در تشییع جنازه سلسله جلیله علماء بازار هم به احترام این عالم فقید و شریف تعطیل نمودند.

تشییع جنازه

هنگام درگذشت و رحلت آیه الله حجّتی در کرمانشاه بازار تعطیل شد و در تشییع جنازه جمعیت بسیاری که تا آن روز کم سابقه بود شرکت نمودند، سیل جمعیت بسیاری از بازار تا میدان اول شهر امتداد داشت و هیئت های زنجیر زن و سینه زن، اصناف و سایر اقشار، جمعی از علما و روحانیون، اشخاص اداری و غیره پشت سر جنازه شریفشان به عزاداری پرداختند. و عده ای از علاقمندان، پیکر پکشان را تا بلده طیبه قم تشییع

نمودند.

فرزندان

از حضرت آیه الله حجتی هرسینی سه پسر و پنج دختر به یادگار مانده است:

۱. فرزند ارشد ایشان حجة الاسلام والمسلمین حاج محمد حجتی است که در سال ۱۳۰۶ در هرسین پا به دنیا نهادند.
 ۲. دومین فرزند ایشان حجة الاسلام والمسلمین محمد علی حجتی در سال ۱۳۴۸ قمری در قم به دنیا آمده اند و در معیت برادر بزرگ خود حجة الاسلام والمسلمین آقا محمد وارد مدرسه رشیدییه قم شدند و دوره ابتدایی را در این مدرسه گذراندند و بعد از آن برای تحصیل علوم دینییه وارد مدرسه فیضیه شدند و پس از اتمام سطح از محضر اساتید بزرگی چون نوری همدانی، جعفر سبحانی و امام موسی صدر استفاده کردند و مدتی هم در درس خارج حضرت آیه الله العظمی بروجردی حاضر شدند و بعد به امر آیه الله العظمی بروجردی برای ادامه تحصیل راهی حوزه علمیه کرمانشاه شدند و در این حوزه از محضر علمای کرمانشاهی چون مرحوم آیه الله امام سده ای و شهید آیه الله عطاء الله اشرفی حاج شیخ عبدالجواد و مرحوم آیه الله قدیری و جمعی دیگر از علما استفاده کردند.
- این دو بزرگوار همانند پدر گرامیشان دارای کرامات و اخلاقی حمیده و سلوکی روحانی می باشندو بیت آنها در کرمانشاه و قم محل رجوع و تردد مردم برای رتق و فتق امور دینی و اجتماعی است و هر دو دارای بیانی صریح و روان و محضری گرم و پر بار دارند، به طوری که منبر آنها در کرمانشاه و قم از مجالس پر طرفدار محسوب می شود.

۳. سومین فرزند ایشان شهید حاج احمد حجتی پور است که در قم به دنیا آمد و همراه پدر به کرمانشاه رفت و مسئولیت کتابخانه مسجد جامع کرمانشاه را بر عهده گرفت و در مبارزات انقلاب اسلامی در کرمانشاه نقش به سزایی داشت و چند بار توسط مأموران رژیم طاغوت بازداشت و زندانی و شکنجه شد و بعد از انقلاب اسلامی هم در صدا و سیمای کرمانشاه مشغول خدمت می شوند و عاقبت همزبان با برادرزاده خود فرزند حجة الاسلام والمسلمین محمد حجتی در سال ۱۳۶۵ به افتخار شهادت نائل آمد و در گلزار شهدای قم به خاک سپرده شد.

کتابنامه

۱. محمد علی سلطانی، تاریخ تشیع در کرمانشاه، تهران، نشر سُهّا، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۲. عبدالعظیم المهتدی البحرانی، قصص و خواطر من اخلاقیات علماء الدین، قم، دفتر نشر نوید اسلام، چاپ چهارم، ۱۳۷۸.
۳. حجة الاسلام والمسلمین محمد حجتی و حجة الاسلام والمسلمین محمد علی حجتی، ستارهای از آسمان علم و تقوا، کرمانشاه، انتشارات طاق بستان، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۴. کیومرث رحیمی، هرسین در گستره تاریخ، کرمانشاه، مؤسسه فرهنگی، هنری کوثر، چاپ اول ۱۳۷۹.
۵. سید ناصر حسینی میبیدی، سراج المعانی در احوالات امام سید ابوالحسن اصفهانی، محل و تاریخ نشر و ناشر نامشخص.
۶. مرحوم حجة الاسلام والمسلمین محمد شریف رازی، گنجینه دانشمندان، قم، چاپخانه پیروزی، ۱۳۵۴.

۷. حجة الاسلام و المسلمین علی دوانی، مفاخر اسلام، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۹، ص ۵۸۹، ج ۱۲.
- ۸- مرحوم حجة الاسلام و المسلمین محمد شریف رازی، آنا الحجه یا تاریخ و دائرةالمعارف حوزه علمیه قم، قم، دارالکتاب، ۱۳۳۲.
۹. مصاحبه حضوری با حجة الاسلام و المسلمین محمدعلی هرسینی کرمانشاهی.

پی نوشت ها:

۱. آثار الحجه، جزء دوم، ص ۱۱۶.
۲. هرسین در گستره تاریخ، ص ۱۵۱؛ ستاره ای در آسمان علم و تقوی، ص: تاریخ تشیع در کرمانشاه، ص ۲۸۱؛ سراج المعانی، ص ۲۱۳.
۳. ستاره ای در آسمان علم و تقوی، ص .
۴. ایشان بنائی و نجاری و صنایع دیگر را بدون شاگردی نزد استاد یاد گرفته بود و شاعر و خوش خط بوده اند لذا در ایام تعطیل بکاری مشغول و از برادرش مرحوم آیه الله حجتی و یک نفر دیگر از دوستان به عنوان شاگرد، استفاده می نمود.
۵. ستاره ای از آسمان علم و تقوی، ص .
۶. ستاره ای از آسمان علم و تقوی، ص .
۷. مرحوم شریف رازی هم با اندک اختلافی این ماجرا را به زبان مرحوم آیه الله ارکی از آیه الله حجتی در کتاب خود آورده اند؛ ستاره ای از آسمان علم و تقوی، ص: سراج المعانی، ص ۲۴۱.
۸. ستاره ای از آسمان علم و تقوی، ص .
۹. کیومرث رحیمی، هرسین در گستره تاریخ، ص ۴۹.
۱۰. اظهارات حضوری آقازاده حجتی با نگارنده.
۱۱. ستاره ای از آسمان علم و تقوا، ص ۷۵؛ قصص و خواطر، ص ۲۳۳.
۱۲. ستاره ای از آسمان علم و تقوا، ص ۷۴.
۱۳. تاریخ تشیع در کرمانشاه، ص ۲۸۲.

نویسنده : علی نجفی صحنه ای